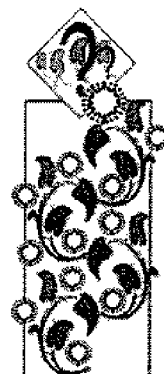


سفارت و نيابت خاصه

نجم الدين طبعی
تدوين: سعيد اميديان

اشاره

یکی از مباحثی که دانستن آن بسیار پس از غیبت صغری و آغاز غیبت کبرا ضروری و لازم است، بحث نیابت خاصه است و این که حضرت تا زمان ظهور، نایب خاصی نخواهد داشت و بالطبع جلوی بسیاری ادعاهای رؤیت و مشاهدات و دعوی سفارت و نیابت خاصه گرفته می‌شود و در این راستا، باید توفیقی که هر گونه رؤیت را نفی می‌کند، بررسی سندی و دلالی شود.



در بحث حدیث‌شناسی موضوعی را مطرح کرده و درباره آن، در چند محور به بحث و بررسی می‌پردازیم:

محور نخست: ابتدا روایات مثبت و نافی را می‌آوریم، سپس به بررسی سندی آن روایات -البته در صورت نیاز منبع آن روایت را بررسی می‌کنیم- می‌پردازیم. اگر در سند یک راوی مشکل داشته باشد، برای ما کافی است و روایت، گاهی بدین سبب، از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

محور دوم (شهرت روایی): مطلب دیگر که در اعتبار روایت اثر دارد، این است که آیا حدیث را دیگران نقل کرده‌اند یا نه (به اصطلاح، شهرت روایتی دارد یا نه). نقل دیگران تا زمان فعلی، هر چه بیشتر باشد، دلیل اعتبار بخشیدن آنها به روایت و عدم نقل، دلیل اعراض آنها از روایت است.

محور سوم (فقه الحدیث): در این مرحله به معنا و فقه الحدیث

می‌پردازیم، و سخنان بزرگانی مانند مرحوم صدوق، مجلسین، فیض کاشانی و... خلاصه، سخنانی که در روایات، از زمان شیخ صدوق تا امروز داشته‌اند را می‌آوریم. برای این که جوابگوی شبهات وارده از گوشه و کنار بلاد اسلامی و... باشیم، باید در مباحث حدیث‌شناسی، به اطلاع و دست پر، وارد میدان شویم.

محور اول

مرحوم طبرسی می‌فرماید:

اما الابواب المرضیون فاولهم الشیخ الموثوق به ابو عمرو عثمان بن سعید نصّبہ اولاً ابوالحسن علی بن محمد العسکری ثم ابنه ابو محمد الحسن فتولی القیام بامورهما حال حیاتهما ثم بعد ذلك قام بأمر صاحب الزمان علیه السلام و كان توقيعاته و جواب المسائل تخرج علی یدیه فلما مضى لسبيله قام ابنه ابو جعفر (محمد) بن عثمان مقامه و ناب منابه فی جميع ذلك فلما مضى هو قام بذلك ابوالقاسم (حسین بن روح)، من بنی نوبخت فلما مضى هو قام مقامه ابوالحسن (علی) بن محمد السمری.

مرحوم طبرسی سپس می‌فرماید:

لم یقم احد منهم بذلك الا بنص علیه من قبل صاحب الامر علیه السلام و نصب صاحبه الذی تقدم علیه و لم تقبل الشيعة قولهم الا بعد ظهور آية معجزة تظهر علی يد كل واحد منهم من قبل صاحب الأمر تدل علی صدق مقالتهم و صحة بايبتهم فلما حان سفر ابي الحسن السمری من الدنيا و قرب اجله قيل له: الی من توصی؟ فأخرج اليهم توقيعاً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم يا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فيک فانک ميتٌ ما بينک و بين سته ایام. فاجمع امرک و لاتوص الی احد فيقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغيبة الثامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی الی شيعتی من

يدعى المشاهدة ألا فمن ادعى المشاهدة، قبل خروج السفينانى و الصيحة، فهو كذاب مفتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم؛^۱

ترجمه: سفرایی که مورد تأیید و رضایت، اولین آنها شیخ ثقه، ابو عمرو عثمان بن سعید است. این شخص را ابتدا امام هادی علیه السلام و سپس امام عسکری علیه السلام به نیابت تعیین کردند و عهده‌دار کارها و امور آن دو بزرگوار بود. پس از رحلت آنان، عهده‌دار امور حضرت صاحب الزمان علیه السلام شد و توقیعات و پاسخ‌های حضرت به پرسش‌های مردم، به وسیله او به آنان می‌رسید. پس از رحلت این سفیر، فرزندش، محمد بن عثمان جانشین او شد و تمام کارهای وی را بر عهده گرفت و پس از درگذشت او، ابوالقاسم حسین بن روح مسؤولیت را عهده‌دار شد. پس از مرگ او نیز، این مقام به علی بن محمد سمري سپرده شد.

هیچ یک از این چهار نفر، بدون نص و تعیین حضرت صاحب الامر علیه السلام و تعیین نماینده قبلی انجام نمی‌گرفت؛ بلکه شیعیان سفارت او را نمی‌پذیرفتند؛ مگر این که معجزه و کرامتی به اشاره حضرت بر دست ایشان ظاهر شود که دلیل بر صدق گفتار و ادعایشان باشد.

پس چون اجل سفیر چهارم فرا رسید، به وی گفتند: «به چه کسی وصیت خواهی کرد؟ [سفیر پنجم کیست؟]» او فوراً نامه‌ای نشان داد که در آن، چنین نوشته بود:

ای علی بن محمد سمري! خداوند اجر برادران تو را عظیم و بزرگ قرار دهد. بدان که تو پس از شش روز، از دنیا خواهی رفت. پس [به کارهای خود پرداز] و امور خود را جمع کن و پس از خود، کسی را جانشین قرار مده؛ چون به تحقیق، دوران غیبت کبرا فرا رسید و از این پس، ظهوری نیست، مگر آن که خداوند اذن فرماید و آن هم، پس از گذشت مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن دنیا از ظلم و بی عدالتی است. به زودی کسانی از شیعیان ما، ادعای مشاهده کنند. بدان هر کس که پیش از خروج سفینانی و شنیده شدن صیحه [آسمانی] ادعای مشاهده کند، دروغگو بوده و نسبت ناروا داده است.

شیعیانی که به خدمت نایب چهارم آمده بودند، آن نامه را نسخه‌برداری کردند

۱. شیخ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷.

و رفتند. پس از شش روز برگشتند و دیدند که او در حالت احتضار است. بعضی از همان مردم، پرسیدند: «چه کسی جانشین تو است؟» و او فرمود: «خدا امری دارد که خود، رساننده آن است» و سپس جان داد.

از مضمون توقیع، این مطلب فهمیده می‌شود که پس از وی، دیگر سفارت خاصه نیست، بلکه اگر به ظاهر عبارت توقیع، بسنده کنیم مشاهده همراه با ادعا هم نمی‌تواند درست باشد و مدعی مشاهده، دروغگو است؛ ولی به طور حتم، این معنا مراد نیست و بزرگان و افراد مورد اطمینانی - که احتمال دروغ در آنها راه ندارد - ادعای مشاهده کردند.

بررسی سندی توقیع شریف

سؤال این است که آیا مشاهده ممکن است و کسی را که ادعای رؤیت کند، تصدیق کنیم یا نه؟

طبق ظاهر این حدیث، باید او را تکذیب کرد. برای این که بتوانیم نظر نهایی بدهیم، ابتدا باید سند حدیث را بررسی کنیم؛ چرا که مهم‌ترین دلیل منکران، همین روایت است، سپس از جهت معنا و دلالت نیز در این روایت به دقت و تأمل بپردازیم.

این حدیث، حدود پانزده مدرک دارد که همگی یا از کتاب *کمال‌الدین* است یا به طور مستقیم از ابن بابویه نقل کرده‌اند (بین نقل از *کمال‌الدین* و از ابن بابویه فرق است؛ چرا که اولی، از کتاب صدوق نقل می‌کند، دومی از خود صدوق و این، خود یک طریق است).

شایان ذکر است در این نقل‌ها، اختلاف مختصری هست؛ مثلاً در بعضی نسخ، «قد وقعت الغيبة التامة» است و در برخی «قد وقعت الغيبة الثانية» یا در برخی نقل‌ها «سیاتی الی شیعتی من یدعی المشاهدة» و در بعضی «و سیاتی سبعون» است که خیلی مهم نیست.

در این بخش، متن سند را بیان می‌کنیم، تا معلوم شود ادعای ارسال و ضعف این حدیث درست است یا نه؟

مرحوم صدوق می‌فرماید: «حدثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب، قال: كنت بمدينة السلام (بغداد)...» سپس حدیث و توقیع را نقل می‌کند. در این سند،

صدوق، از ابومحمد و او از نایب چهارم، نقل می‌کند؛ آیا این مرسل است؟
توقیعاتی دیگر هم که بیان می‌کند، آیا مرسل است؟^۱

مرحوم صدوق در سال ۳۸۱ق درگذشت و در دوران غیبت صفرا و زمان نایب چهارم هم در قید حیات بوده است؛ پس خود صدوق می‌تواند با یک واسطه از نایب چهارم نقل کند و مشکل ارسال ندارد. بلی، اگر حرفی هست، در خود ابومحمد الحسن بن احمد المکتب است که در کتب رجالی، نامی از وی نیامده؛ نه مدح و نه ذم و به اصطلاح، مهمل است.

قابل توجه که مرحوم صدوق، چند جا از وی نقل حدیث می‌کند؛ یکی همین توقیع، دیگری دعای معروف «اللهم عرفنی نفسک»^۲ و - طبق نقل جمال الاسبوع^۳ - دعای دیگری نیز از ابن احمد المکتب نقل می‌کند؛ ولی این نقل‌ها، مشکل اهمال (مهمل بودن راوی) را حل نمی‌کند، چرا که ملاک در مهمل نبودن ذکر راوی، در کتب رجالی است، نه کتب روایی.

نکته در خور اهتمام این است که اگر این مبنا را بپذیریم که مشایخ ثقات، ثقه هستند، ابن احمد المکتب، چون از مشایخ مرحوم صدوق است، ثقه می‌شود؛ در نتیجه، توقیع و حدیث معتبر، تلقی می‌شود. اگر گفته شود این مبنا قبول است، اما فقط درباره احمد بن ابی نصر بزنتی و صفوان بن ابی عمیر است که اگر از مشایخ خود نقل حدیث کنند، دال بر وثاقت آنها است. مبنای دیگر بر وثاقت مشایخ، اکثار (بسیاری نقل روایت) است، مانند کلینی و غیره در کتب اربعه که بیش از دو هزار بار از سهل بن زیاد نقل حدیث می‌کنند. این اکثار، این مطلب را می‌فهماند که سهل بن زیاد، ضعیف نیست. خلاصه حتی اگر مبناهای اخیر را بپذیریم، باز هم شامل این حدیث نمی‌شود.

اشکال: با مراسیل صدوق، معامله مسانید کرده‌اند.

جواب آن معلوم است که اولاً این حدیث، مرسل نیست. ثانیاً این حرف را درباره کتاب من لایحضره الفقیه گفته‌اند، در حالی که این روایت، در کمال الدین است.

۱. کمال الدین، ج ۲، باب ۴۵، ص ۵۱۶، ح ۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۷.

۳. جمال الاسبوع، ص ۵۲۲.

راه حل مشکل این است که بگوییم مرحوم صدوق امر به این اهمیت را بدون هیچ تعلیقه و حاشیه‌ای می‌آورد و این، حاکی از اعتماد او بر راوی یا صحت متن روایت است. هرچند این مطلب را نمی‌توان به همه جا و همه موارد تعمیم داد، در این مورد، اطمینان داریم. به هر حال از این طریق می‌شود به صحت راوی یا روایت پی برد. البته شهرت هم، مؤید صحت این روایت است.

محور دوم: شهرت روایی

در این مرحله، این موضوع را روشن می‌کنیم که آیا منابع و کتاب‌هایی که این توفیق را نقل کرده‌اند، زیاد است یا اندک که نتیجه آن، در استحکام و عدم استحکام روایت مؤثر است.

منابع و مدارک حدیث - به ترتیب زمانی - عبارتند از:

مدرک اول: *کمال‌الدین مرحوم صدوق*، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴۴، ص ۵۱۶؛ البته مرحوم صدوق، خودش به این توفیق، طریق دارد و می‌گوید: «حدثنا ابو محمد الحسن ابن احمد المکتب قال: کنت: بمدينة السلام فی سنة التي توفي فيها علی بن محمد السمری فحضرتہ قبل وفاته بايام...»؛ یعنی ابو محمد حسن بن احمد المکتب برای شیخ صدوق، نقل می‌کند در سالی که سفیر چهارم - علی بن محمد سمری - وفات کرد، در بغداد بودم. به دیدار او رفتم (در نقل قبلی گفتیم عده‌ای، هنگام احتضار و قبل از وفاتش، نزد علی بن محمد سمری بودند که از این نقل معلوم می‌شود، از جمله آن افراد، ابو محمد الحسن است که برای صدوق نقل کرده). فاخرج الی الناس توفیعا... و عین همین توفیق را نقل می‌کند؛ پس اولین مدرک، *کمال‌الدین* است که با یک واسطه از سفیر چهارم، نقل می‌کند.

حال اگر بخواهیم بیشتر دقت علمی بکنیم، باید این واسطه مقدار اعتبار او را بشناسیم. اگر بر فرض نتوانیم توثیقی برای این شخص پیدا کنیم، از این که شخصیتی مهم، مانند مرحوم صدوق، مطلبی با این اهمیت را از هر کس نقل نمی‌کند، کشف این می‌کنیم این شخص نیز معتبر و مورد اعتماد است.

مدرک دوم: *غیبه طوسی*، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ این حدیث را از ابن بابویه نقل می‌کند و می‌فرماید: «اخبرنا جماعة»؛ پس نقل این توفیق از یک طریق نیست، بلکه از طرقی مختلف آن را نقل می‌کند؛ از جمله این جماعت افرادی مانند شیخ مفید است.

مدرک سوم: احتجاج ابومنصور طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸. ظاهراً روایت را به صورت مرسل می‌آورد؛ اما در مقدمه می‌گوید: «سند روایات را نیاورده‌ام یا به سبب شهرت، یا مطابقت با عقول و یا مجمع علیه است.»

مدرک چهارم: تاج الموالید، مرحوم طبرسی، ص ۱۴۴؛

مدرک پنجم: اعلام الوری، مرحوم طبرسی صاحب مجمع البیان، ص ۴۱۷، باب سوم، فصل ۱؛

مدرک ششم: خرائج و جرائح، مرحوم قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۲۶، باب ۳۰، ح ۴۶؛

مدرک هفتم: الثاقب فی المناقب، علی بن ابی حمزه طوسی، باب معجزات ائمه که بیشتر به صورت مرسل نقل می‌کند

مدرک هشتم: کشف الغمة، مرحوم اربلی، ج ۳، ص ۳۲۰؛

مدرک نهم: صراط المستقیم، مرحوم بیاضی، ج ۲، ص ۲۳۶؛

مدرک دهم: منتخب انوار المصیئة، مرحوم نیلی، ص ۱۳۰؛

مدرک یازدهم: اثبات الهداة، مرحوم حر عاملی، صاحب وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۶۹۳؛

مدرک دوازدهم: بحار الانوار، مرحوم مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و ج ۵۲، ص ۱۵۱؛

مدرک سیزدهم: معادن الحکمة، مرحوم فیض، ج ۲، ص ۲۸۸؛

مدرک چهاردهم: (از معاصرین) منتخب الاثر، آیه ... صافی، ص ۳۹۹؛

مدرک پانزدهم: معجم الاحادیث الامام المهدي، تألیف اینجانب به همراه جمعی از

فضلاي حوزه علمیه قم، ح ۴، ص ۳۱۸.

از این نقل‌ها استفاده می‌شود که به این حدیث توجه و اعتنا شده است. هر چند منظور ما، شهرت اصطلاحی نیست، این تکرار نقل در کتاب‌های بزرگان مذهب از قدما و متأخران و معاصران، بدون هر گونه اشاره به ضعف و رد آن را می‌توان یکی از شواهد - نه دلائل - اعتبار قرار داد.

محور سوم: فقه الحدیث

مرحوم محدث نوری کتابی نوشته است به نام جنة المأوی فی ذکر من فاز بلقاء

الحجة فی غیبة الکبری که پر از حکایات کسانی است که به خدمت حضرت ولی

عصر علیه السلام مشرف شده‌اند و این حکایات را با حدیث شریف معارض می‌دانند؛ بنابراین توجیهات و مناقشاتی بیان می‌کند که در ذیل متعرض آنها می‌شویم:

توجیه اول

«انه خبر واحد مرسل غیر موجب للعلم و لا يعارض تلك الوقایع و القصص التي يحصل القطع من مجموعها بل من بعضها كيف يمكن الاعراض عنها بوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله.»

خلاصه توجیه اول مرحوم نوری، این است که این خبر، مرسل و ضعیف است و توان تعارض با این همه حکایات را ندارد. وانگهی مرحوم صدوق، خودش به این روایت عمل نکرده است.

نقد توجیه اول: چنان که بحث شد، حدیث مرسل نیست.

توجیه دوم

خلاصه توجیه این است که مراد از مشاهده، مشاهده‌ای است که همراه با ادعای نیابت باشد و قرائن داخلی و خارجی، این معنا را تأیید می‌کند؛ چون بحث و موضوع مورد اثبات و انکار، اصل مشاهده نیست بلکه ادعای نیابت خاصه و سفارت حضرت مهدی است.

مرحوم مجلسی هم همین توجیه را انتخاب می‌کند و می‌فرماید:

و لعله محمول علی من يدعی المشاهدة مع النيابة و ایصال الاخبار من جانبه الى الشيعة علی مثال السفراء لثلا ینافی الاخبار التي مضت و سیأتی.^۱

مرحوم مجلسی نظر به سند توقیع ندارد و حدیث را توجیه دلالتی کرده و می‌فرماید: ادعای مشاهده همراه ادعای نیابت از طرف امام زمان علیه السلام است که با اخبار منافات دارد، نه مشاهده معمولی.

مرحوم ابن قولویه، چنین ادعایی را کفر و ضلالت می‌داند؛ چنان که فرمود:
بعد از آن که شنیدم ابوبکر بغدادی ادعای رؤیت همراه نیابت کرده، به سرعت پیش او رفتیم و گفتیم: «آیا تو چنین ادعایی کردی؟» گفت: «نه».

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

اما همین که وارد بغداد شدیم، ادعایش را تکرار کرد و با این ادعا، از شیعه جدا و منحرف شد. پس او را لعن کردیم؛ برای این که هر کس پس از سمی ادعای نیابت کند، کافر، گمراه و گمراه کننده است.^۱

توجیه سوم

عدم امکان رؤیت حضرت، به زمانی مربوط بوده است که دشمنان حضرت زیاد بوده‌اند؛ بعضی آنها از خانواده خود حضرت همانند (جعفر کذاب) و بعضی خارج از خاندان آن بزرگوار بودند و دلیل این مدعی، وجود جزیره خضراء است.

نقد توجیه سوم: اولاً خود جزیره خضراء محل کلام است و ما در بحث آینده به آن خواهیم پرداخت. مرحوم مجلسی می‌فرماید:

وجدت رسالة المشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء حسنت ايرادها
لاشتمالها على ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب انما افردت لها باباً
لأنى لم اظفر به فى الاصول المعتمدة و لنذكرها؛^۲

یعنی رساله‌ای یافتیم که به «قصه جزیره خضراء» شهرت دارد و دوست داشتم آن را این‌جا نقل کنم؛ چون - به مناسبت این فصل - درباره کسانی است که حضرت را دیده‌اند و در برگیرنده غرایب است. و من این قصه را جداگانه نقل کردم؛ چون قصه را در کتاب‌های معتبر نیافتیم.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا ضمن حمله به قصه جزیره الخضراء می‌فرماید:

... لم يرا الاخبار الدالة على عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبرى و لا تتبع كلمات العلماء الدالة على ذلك؛^۳

یعنی گویا این شخص، روایاتی را که دلالت بر عدم وقوع دیدار امام، پس از غیبت کبرا را ندیده و گویا کلمات علما را نیز تتبع نکرده است.

لازم است به محضر مرحوم محدث نوری عرض کنیم: جناب‌عالی که این‌گونه با روایت شریف (توقیع) دست و پنجه نرم می‌کنی و سعی در تضعیف آن دارید و

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۷۷؛ شیخ طوسی، الغيبة، ص ۴۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

۳. حق المبین فی تصویب المجتهدین (سنگی)، ص ۸۷.

این همه توجیه و مناقشه وارد می‌کنید، چگونه به یک قصه که پایه‌های آن متزلزل است، استناد می‌کنید و چگونه به روایتی استدلال می‌نمایید که به تعبیر خودتان قائل به آن عمل نکرده است.

توجیه چهارم

مشاهده‌ای که نفی شده، رؤیتی است که همراه شناخت حضرت مهدی علیه السلام باشد، یعنی شخص، هنگام ملاقات حضرت حجت بن الحسن علیه السلام را بشناسد. این وجه را - که بسیار بعید است - مرحوم محدث نوری آورده و دلیلی هم برای آن ذکر نکرده است.

علامه بحرالعلوم می‌فرماید:

يشكل أمر هذا التوقيع بوقوعه في الغيبة الكبرى مع جهالة المبلغ - واسطه - و دعواه المشاهدة المنافية لما بعد غيبة الصغرى؛

یعنی اشکال شد که این توقیع، در زمان غیبت کبرا بوده، واسطه هم معلوم نیست و ادعای مشاهده هم که طبق توقیع شریف، پذیرفتنی نیست.

مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: ۱. ممکن است شیخ مفید، به وسیله قرائن، علم به صدور توقیع، از ناحیه مقدسه پیدا کرده باشد. ۲. خود این توقیع، مشتمل بر غیب‌گویی است که احدی جز خداوند و اولیایش نمی‌توانند از آن مطلع شوند. ۳. مشاهده‌ای که نفی شده، مشاهده‌ای است که امام را ببیند و در زمان رؤیت، علم داشته باشد او حجت خداست. ما هم چنین ادعایی از شیخ مفید نشنیده و سراغ نداریم.

توجیه پنجم

آنچه نفی شده ملاقات عمومی است؛ اما ملاقات خصوصی ممکن است.

مرحوم علامه بحرالعلوم می‌فرماید:

ما این را قبول نداریم که خواص نمی‌توانند امام را رؤیت کنند. هرچند ظاهر نصوص می‌گوید هیچ کس نمی‌تواند امام را ببیند، ما از ظاهر، دست می‌کشیم؛ بدلیل واقعیت‌های خارجی که ملاقات خصوصی برای عده‌ای از خواص را ممتنع نمی‌داند و چند روایت هست که می‌فرماید ملاقات برای برخی خواص ممکن است.

مرحوم محدث نوری می‌فرماید: «شاید مراد وی از برخی آثار، همان قضایایی

است که در بحار ذکر شده یا همان روایاتی است که در کافی، غیبة نعمانی و غیبة طوسی آمده است که امام، همیشه سی نفر محافظ دارد که طبیعتاً، امام را می‌بینند».

مرحوم طوسی می‌فرماید: «لا یجب القطع علی استاره عن جمیع اولیائه»^۱. یعنی یقین به این که امام علیه السلام از همه اولیایش مخفی است، واجب نیست.

شواهد مرحوم نوری

شواهد و مستندات مرحوم محدث نوری برای تقویت توجیه پنجم:

متن روایت: علی بن مهزیار به حضرت حجت بن الحسن علیه السلام عرض می‌کند: «من می‌خواهم آقای را که پنهان است، ببینم». امام علیه السلام می‌فرماید: «او پنهان نیست؛ بلکه عمل شما باعث شده او را نبینید».

نقد: چون مستند مرحوم نوری مخدوش و مرسل است، نمی‌توان به آن اعتماد کرد. مرحوم نوری، از این روایت نتیجه می‌گیرد امام علیه السلام برای خواص قابل مشاهده است، و برای تأیید این مدعا، یک سری روایات را به عنوان شاهد ذکر می‌کند که در ذیل، آنها را می‌آوریم.

شاهد اول

محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن عن ابن محبوب عن اسحاق بن عمار قال ابو عبدالله: «للقائم غیبتان احدهما قصيرة و الاخری طويلة، الغیبة الاولى لا یعلم بمكانه فیها الا خاصة شیعته و الاخری لا یعلم بمكانه فیها الا خاصة موالیه»^۲.

نقد روایت: روایت، از جهت اسحاق بن عمار دارای اشکال است؛ چرا که موارد زیادی نقل حدیث شاذ و نادر دارد.^۳

مرحوم مجلسی می‌فرماید: «اسحاق بن عمار موثق است^۴ و مراد از «موالیه»، یا

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۹۹.

۲. اصول کافی، ج ۱، ج ۱۹، ص ۳۴۰.

۳. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۷۶۹.

۴. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

خدمتکاران و اهل و اولاد حضرت هستند یا آن سی نفر که بدانها اشاره شده. برخی خواص شیعه، در غیبت صفرا بر این مطلب مطلع بودند و بعد مرحوم مجلسی، اسم سفرا را می‌آورد و همان توقیع نایب چهارم را بیان می‌کند. گویی با این بیان، تلقی به قبول کرده است.

شاهد دوم

عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله قال: «لابد لصاحب هذا الامر من غيبة و لابد له فی غيبة من عزلة و نعم المنزل طيبة و ما بثلاثین من وحشه»^۱.

نقد روایت: مرحوم مجلسی می‌فرماید:

ضعیف است یا موثق، در سند این روایت، شک و تردید دارم» و گویی نظر به ضعف علی بن ابی حمزه بطائنی دارد سپس می‌گوید: «عزلة یعنی مفارقت و جدایی از خلق؛ طيبة اسم مدینة الرسول است که دلالت دارد بر این که حضرت در مدینه و اطراف مدینه سکونت دارد. عده‌ای گفته‌اند که مراد از طيبة، شهر مدینه نیست؛ بلکه اسم مکانی است که حضرت ولی عصر علیه السلام آنجا زندگی می‌کند که البته این حرف درستی نیست و رجماً بالغیب گفته شده است.

مرحوم مجلسی، در تبیین روایت، ذیل عبارت «ما بثلاثین من وحشه» می‌نویسد: یعنی امام، تنها نیست بلکه سی نفر پیرامون او را گرفته و در خدمت او هستند». احتمال دیگر می‌دهد و می‌گوید: «ما بثلاثین من وحشه» یعنی امام از نظر چهره ظاهری، در سی سالگی هستند و انسان در این وضعیت از تنهایی وحشت ندارد». بعد می‌فرماید: «البته درستی این وجه، خیلی بعید است»^۲.

بنابراین اگر توجیه اول را بپذیریم، رأی و نظر مرحوم محدث نوری تأیید و تقویت می‌شود.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۰.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: «شارحان احادیث تصریح کرده‌اند که آن سی نفر، در طول هر قرن عوض می‌شوند و افراد دیگر، جای آنها می‌آیند؛ چرا که طول عمر فقط برای وجود نازنین حضرت ولی عصر علیه السلام اراده شده است»؛^۱ پس در هر عصر، سی نفر با امام علیه السلام هستند.

با این تفصیلات، این روایت، ناقض توقیع شریف نمی‌شود و نفی رؤیت و مشاهده را خدشه دار نمی‌کنید.

شاهد سوم

اخبرنا احمد بن محمد بن سعید بن عقده، حدثنا القاسم بن محمد ابن الحسن، حدثنا عیسی بن هشام، عن عبدالله بن جبله، عن ابراهیم بن المشیر، عن المفضل بن عمر، عن ابی عبدالله، قال: «ان لصاحب هذا الامر غیبتین احدهما تطول حتی یقول بعضهم مات و بعضهم یقول قتل و بعضهم یقول ذهب، فلا یبقی من اصحابه الا نفر یرسی، لا یطلع علی موضعه احد من ولیّ و لا غیره الا المولی الذی یلی امره»؛^۲

یعنی صاحب الامر دو غیبت دارد که یکی از آن دو آن قدر به طول می‌انجامد که بعضی می‌گویند او مرده است و بعضی می‌گویند کشته شده و برخی می‌گویند رفته است؛ پس، از یاران او جز اندکی نمی‌ماند و احدی از جای او خبر ندارد، مگر آن که خدمتکار و پیشکار حضرت است.

نقد روایت: یک منبأ این است که هر راوی که در تفسیر قمی آمده و ابراهیم قمی از او نقل حدیث کرده، ثقة است. این منبأ مورد قبول مرحوم آیت‌الله خوئی هم هست؛ پس روایت از جهت ابراهیم بن مستنیر اشکالی ندارد.

در سلسله روایت، قاسم بن محمد است که مهمل است^۳ در نتیجه روایت ضعیف می‌باشد. از جهت متن هم این روایت نمی‌تواند با توقیع نفی مشاهده تعارض کند؛ زیرا این روایت، فقط رؤیت و مشاهده را برای خادم امام ثابت می‌داند که در این صورت هم از جهت دلالی، نافی توقیع شریف نیست.

مرحوم محدث نوری برای توجیه پنجم و تأیید آن، آراء و اقوال برخی علما و

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۰؛ جنة المأوی، ص ۲۲۰.

۲. غیبة نعمانی، ص ۷۱، ج ۵؛ غیبة طوسی، ص ۶۱، ج ۶.

۳. مستطرفات علم رجال، ص ۲۵۷، ج ۶.

بزرگان را می‌آورد که ما هم متعرض آنها می‌شویم.

مرحوم سید مرتضی می‌فرماید:

أنا غير قاطعين على أن الامام لا يصل اليه احد و لا يلقاه بشر، فهذا امر غير معلوم و لا سبيل الى القطع عليه؛^۱

یعنی ما یقین نداریم کسی نمی‌تواند به امام برسد و امام را ملاقات کند؛ پس این امری است نامعلوم و راهی برای یقین به این مطلب نیست.

مرحوم سید مرتضی می‌افزاید: «این که بعضی امام علیه السلام را ملاقات کنند، امر ناممکن و محالی نیست».^۲

مرحوم سید بن طاووس خطاب به فرزندش می‌فرماید:

و الطريق مفتوح الى إمامك لمن يريد الله جل شأنه عنايته به و تمام احسانه إليه؛^۳

یعنی هر کس را که خدا بخواهد و لطف و عنایتش شامل حال او شود، ملاقات امام و راه وصال را برایش هموار می‌کند. مرحوم سید بن طاووس می‌افزاید:

اگر حضرت، اکنون برای همه ظاهر نباشد، هیچ امتناعی ندارد که بعضی از شیعیان با او ملاقات داشته و از فعل و بیانات حضرت اطلاع داشته باشند.^۴

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

اگر دشمنان مانع ظهور حضرت شدند، هرگز نتوانستند مانع ملاقات حضرت با اولیایش شوند.^۵

مرحوم آخوند خراسانی می‌فرماید: «احتمال دارد بعضی از «اوحدی» اولیایش به خدمت حضرت مشرف شوند».^۶

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰.

۲. تنزیه الانبیاء، ص ۲۳۴.

۳. کشف المحجّة، ص ۱۵۳.

۴. طرائف، ص ۱۸۵.

۵. تلخیص شافی، ج ۵، ص ۲۲۱.

۶. کفایة الاصول، بحث اجماع.

مرحوم نائینی می‌فرماید:

اجماع دخولی در زمان غیبت، عادتاً ممکن نیست؛ اما اتفاق می‌افتد برای اوحدی، مشرف به خدمت حضرت و اخذ حکم از ایشان بشنوند.^۱

مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی می‌فرماید:

بطور کلی، برای تشرف، زاهی که همه به آن برسند، نمی‌توان ارائه داد؛ مگر عده‌ای معدود، به این فیض عظیم، به گونه‌ای که حضرت را بشناسد، نائل شود. مع ذلک با عمل به تکالیف شرعیه و جلب رضایت و خشنودی حضرت و برخی از اعمال، مانند چله شاید بشود به تشرف رسید.^۲

نتیجه: از مجموع مطالب ذکر شده روشن شد اصل ملاقات و ارتباط، محال عقلی نیست؛ اما مشکل، اثبات ادعای رؤیت و ملاقات حضرت است و در نهایت، توقیع شریف، فقط اصل سفارت و نیابت را رد می‌کند، نه نص مشاهده و ملاقات را.

توجیه ششم

آنچه بر مردم مخفی است، مکان حضرت است و توقیع، ملاقات با حضرت را نفی نمی‌کند. برای اثبات این وجه، به روایاتی که در چند صفحه قبل آوردیم، استناد می‌کند؛ ولی این وجه - ظاهراً - ربطی به توقیع و مفاد آن ندارد.

ممکن است برای تأیید امکان ارتباط و ملاقات با حضرت، نامه‌های حضرت به شیخ مفید را - که چندین سال پس از شروع غیبت کبرا ارسال شد - شاهد قرار دهند.

مرحوم تستری می‌فرماید:

ابن بطریق در مقام تزکیه و توثیق شیخ مفید بر می‌آید و دو طریق ارائه می‌کند و طریق دوم توثیق شیخ را این می‌داند که تمام علمای شیعه قبول دارند و پذیرفته‌اند که صاحب الزمان علیه السلام کتَبَ الیه ثلاث کتب فی کل سنة کتاباً و هذا اوفی مدح و تزکیه.^۳

اشکال: رسیدن این سه نامه که شیعه و علماء آن را تلقی به قبول کرده‌اند، با

۱. فرائد الکاظمیه.

۲. جلوه‌های پنهان امام عصر علیه السلام، مجمع المسائل، ج ۳.

۳. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۵۳.

نفی سفارت و نیابت بعد از نایب چهارم منافات دارد، زیرا سؤال این است که آورنده نامه کیست؟ آیا نایب خاص است؟ و این با توقیع منافات دارد. مستشکل آیت‌الله خوئی است. مرحوم خوئی ابتدا حرف ابن بطریق را می‌آورد که در کتاب *نهج‌العلوم* او آمده است. او توقیعاتی را ذکر کرده که از طرف امام زمان علیه السلام برای شیخ مفید آمده که دو نامه را ذکر کرده و می‌گوید: «اولها لالاخ السدید، الثانی السلام علیکم ایهاالناصر، و الثالث مقفود و لم تصل الینا صورته».

اشکال مرحوم آیت‌الله خوئی: «نمی‌توانیم به صدور آنها از امام علیه السلام یقین پیدا کنیم». بعد می‌فرماید: «شیخ مفید در سال ۳۳۰ بدینا آمد و کسی که نامه را خدمت شیخ رسانده، مجهول است. سلمنا که مرحوم مفید جزم پیدا کرده این نامه از ناحیه مقدسه صادر شده، برای ما چگونه چنین خبری حاصل می‌شود؟ وانگهی روایت/حتجاج از این توقیعات، مرسل است و در نهایت، واسطه بین طبرسی و مفید، مجهول است که در مجموع، پنج اشکال بر قضیه وارد می‌کند. ریشه این اشکالات، این است که دوران غیبت، دوران انقطاع است، پس چگونه این نامه به دست شیخ مفید، رسیده است؛ در حالی که ادعای نیابت، سفارت و مشاهده، نفی شد»^۱.

در مقابل فرمایش و اشکال مرحوم خوئی، علما و بزرگان اظهار نظر کرده‌اند؛ یک عده در مقام تأیید حرف آن مرحوم و برخی در رد فرمایش مرحوم خوئی هستند که ما کلمات آنان را بیان می‌کنیم:

آنهایی که حرف وی را قبول دارند، گفته‌اند: مرحوم شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید، در کتاب غیبت این توقیع را نقل نکرده و حال آن‌که شرح مفصل و مبسوطی دارد و آن را تحلیل می‌کند. اگر این نامه واقعیت داشت، خیلی مناسب بود که این را بیان کند؛ اما هیچ نامی از این جریان به میان نمی‌آورد؛ نه در کتاب‌های رجالی و نه در کتاب‌هایی که درباره امام زمان علیه السلام است.

سید مرتضی، که شاگرد شیخ بود هم هیچ اشاره‌ای به این توقیعات ندارد. مرحوم ابن ادریس در مستطرفات - که کتاب عیون و محاسن مفید را جمع و از او تجلیل کرده - اسمی از این ماجرا به میان نیاورده و کراچکی و ابن داوود هم

۱. معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۲۰۹.

اسمی از این جریان به میان نمی‌آورند.

نکته: مرحوم ابن شهر آشوب در کتابش فرموده است: «لقبه بالشیخ المفید، صاحب الزمان و قد ذکر ذلک فی مناقب آل ابی طالب»^۱ و جالب این است که در مناقب، اشاره‌ای به این قصه نشده است و اساساً مطالب کتاب فقط دربارهٔ یازده امام می‌باشد و از امام زمان، هیچ مطلبی ندارد.

سؤال: ابن بطریق یا ابن شهر آشوب، این توقیعات را از کجا آورده‌اند؟ محتمل است اینها از خود طبرسی ذکر کرده باشند که در این صورت هم اشکالات مرحوم خوئی به قوت خود باقی است.

ممکن است در جواب مرحوم آیت‌الله خوئی بگوییم که مرحوم طبرسی، در مقدمه کتابش نوشته که من بیشتر اسناد و روایات را نیاورده‌ام به سبب اجماع بر آن روایات یا به این سبب است که موافق عقول است یا بدین علت بوده بین مخالف و موافق، مشهور بوده است که در این صورت، باز هم جواب مرحوم خوئی داده نشده؛ چرا که این نامه، نه اجماعی است و نه ربطی به موافقت عقول دارد و مشهور هم نیست. شاید نظر مرحوم خوئی همین است و ریشه اشکال او این‌جا است که خود مفید، از سفرا نبوده و سفیران خاصی هم در دوران مفید نداشته‌ایم. برخی، جواب مرحوم خوئی را به گونه‌ای بیان کرده‌اند که با نفی سفارت خاصه هم منافات نداشته باشد. آنان فرموده‌اند: آیا کسی ادعا کرده که این توقیعات، از طریق سفرای خاص به دست شیخ رسیده؟ از طرفی می‌توانیم بین سفرای خاص و بین افراد عادی که برای انجام کاری مأمور می‌شوند فرق بگذاریم؛ مثلاً در زمان کنونی، یک سفیر در کشوری داریم که وظایف آن معلوم است و بعضی اوقات یک شخص مأمور می‌شود که پیامی برساند که به او سفیر خاص نمی‌گویند؛ زیرا بلکه در ابلاغ یک پیام مأمور شده است. در این قضیه، نه شیخ مفید ادعای نیابت کرده و نه پیام رسان و نه احدی از شیعیان چنین ادعایی (نیابت خاصه) برای شیخ مفید کرده است و این‌گونه نیست که ارتباط با حضرت به طور کامل قطع باشد؛ بلکه واسطه‌هایی هستند و گاه گاهی این‌گونه ملاقات‌ها و ارتباط‌ها هست. این‌گونه ملاقات‌ها با محتوای توقیع شریف هیچ منافاتی ندارد. چند شاهد برای این مدعا می‌آوریم.

شاهد اول (داستان مرجع بزرگ مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی): زمانی که

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۲۶.

سید، زعامت حوزه علمیه قم را داشت، حکومت سفاک شاهنشاهی، شرط معتم شدن طلبه‌ها را اجتهاد قرار داد. مرحوم سید ابوالحسن، برای حفظ لباس و جلوگیری از تضعیف روحانیت، به بسیاری اجازه اجتهاد می‌داد، تا این که عده‌ای به سبب این کار، به سید اعتراض کردند. فرمودند: «من مأمور هستم». برخی ناراحت شدند. گویا خیال کرده بودند از طرف حکومت مأمور است. سید ابوالحسن مجبور شد اسرار را بگوید. صندوقچه‌ای آورد و نامه‌ای از میان آن صندوقچه بیرون کشید که از طرف حضرت حجت‌ابن الحسن علیه السلام بود.

شاهد دوم: این جریان نیز از سید ابوالحسن اصفهانی و در ارتباط با شهادت فرزند او مربوط است. او پس از شهادت سیدحسن، در خانه را، به روی مراجعان می‌بندد و با مردم ملاقات نمی‌کند حضرت، پیام را به شیخ محمد کوفی - که در عراق، به زهد و تقوا معروف بوده - می‌دهد و او هم نامه را به سید می‌رساند. مضمون نامه این بود که در را باز کن و ما خودمان یاری‌ات می‌کنیم.

به هر حال، این گونه نیابت‌ها و واسطه‌ها هست؛ اما این، نیابت خاصه نیست، نیابت خاصه متعلق به نواب اربعه و منحصر در آنان است؛ بنابراین اصل توقیع را می‌پذیریم، و معدود ملاقات‌ها را نیز قبول داریم و این، هیچ منافاتی با توقیع حضرت به سفیر چهارم ندارد. البته بدان معنا نیست که هر کس ادعای تشریف و ملاقات کند، حرف او پذیرفته است؛ چون اثبات آن مشکل است.

خلاصه بحث

این توقیع شریف، از صحت سند و سلامت قوت متن برخوردار است و ظاهراً هیچ موردی برای تضعیف و رد آن نیست. از طرفی، نقل‌های زیادی دال بر تشریف داریم که نمی‌توان همه را مردود دانست؛ زیرا تواتر اجمالی و معنوی دارد.

لذا در مقام جمع بین این دو دسته، می‌گوییم آنچه مورد نفی است، ادعای سفارت و نیابت خاصه است، نه اصل تشریف و ملاقات؛ زیرا در دوران غیبت کبرا تشرفات ممکن و واقع است؛ ولی اثبات آن، نیاز به دلیل دارد. این‌جا است که می‌گوییم چون ملاقات، امر سهل و راحتی نیست - به گونه‌ای که هر کس بتواند مدعی آن شود - بخشی از مدعیان مورد بحث و نظر قرار می‌گیرند؛ به ویژه اگر ادعای ملاقات اختیاری کنند. آری، تشرفات غیر اختیاری و بدون برنامه قبلی - که معمولاً با عدم شناخت حضرت همراه است - مورد قبول است؛ ولی باز هم مشروط به وثاقت و اعتبار ناقل است.
